

اصالت وجود و اعتباریت ماهیت

بتقریر علامه طباطبایی

حسین خرسندی امین*

چکیده

از آنجا که حکمت متعالیه بر پایه اصالت وجود است و عمده نوآوریهای آن ریشه در این اصل دارد، ژرفاندیشی و دقت نظر در اینباره، در شناخت صحیح نظام حکمت متعالیه نقشی اساسی دارد. امروزه آموزش فلسفه اسلامی در حوزه و دانشگاه با *بداية الحکمة و نهاية الحکمة* علامه طباطبایی آغاز میشود. تقریر علامه درباره اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، دقیق و همراه با نوآوری است. با اینهمه، مدرسان فلسفه فهم و تفسیری یکسان از اصالت وجود بتقریر علامه طباطبایی ندارند. عده‌یی بر این باورند که مطابق تقریر علامه، ماهیت بهره‌یی از واقعیت خارجی ندارد و صرفاً تصویری ذهنی است که حکایت از

وجود دارد. در مقابل، گروهی میگویند تقریر علامه مستلزم نفی ماهیت از موطن واقعیت نیست. دسته‌یی دیگر اما، با ایراد اشکال بر تبیین علامه، معتقدند واقعیت مابزاء وجود و ماهیت هر دو است. این اختلاف نظرها سبب شده تفسیر اصالت و اعتباریت نیز دچار ابهام شود. نوشتار پیش رو، با تبیین دقیق تقریر علامه از اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، نشان خواهد داد که اولاً، از منظر علامه طباطبایی متن واقعیت از آن وجود است و ماهیت - گرچه منشأ انتزاع دارد - مابزاء خارجی ندارد. ثانیاً، انتقادهایی که عده‌یی بر تقریر علامه وارد ساخته و به مابزاء داشتن ماهیت در متن واقع گرویده‌اند، با اشکالاتی مواجه است. تبیین دقیق معنای اصالت و اعتباریت و نشان دادن

* دانشجوی دکتری حکمت متعالیه، دانشگاه فردوسی مشهد؛ طلبه سطح ۴ حوزه علمیه مشهد، مشهد، ایران؛

h.khorsandiamin@gmail.com

نوع مقاله: پژوهشی

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۰/۳۰

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۷/۲۱

DOR: 20.1001.1.15600874.1405.31.3.??

این مهم که مابزاء نداشتن ماهیت، برابر با منشأ انتزاع نداشتن آن نیست، از جمله دستاوردهای این تحقیق است.

کلیدواژگان: اصالت وجود، اعتباریت ماهیت، علامه طباطبایی، نهاية الحکمة.

مقدمه

بسیاری از مسائل فلسفی بطور تدریجی در اندیشه حکما بارور شده‌اند. مسئله اصالت وجود یا ماهیت از این دسته است. پیش از سهروردی این مسئله بطور روشن و جدی از سوی حکما مورد بحث قرار نگرفته بود؛ نخستین بار شیخ اشراق با طرح این مسئله، آشکارا اصالت ماهیت را برگزید. بباور وی، وجود امری اعتباری است؛ چراکه تحقق وجود در متن واقع مستلزم تکرر آن است، زیرا اگر وجود موجود باشد، برای وجود موجودیتی دیگر ثابت خواهد بود و برای آن موجودیت، وجودی دیگر در کار خواهد بود و این امر نهایت نخواهد داشت (سهروردی، ۱۳۹۲: ۱/۲۵۹). وی با توجه به این قاعده که «هر آنچه تحققش تکرر آن را به همراه داشته باشد، امری اعتباری است و در متن واقع حضور ندارد»، آشکارا اعتباریت وجود را برگزید. صدرالمتألهین که خود نخست از پیروان سرسخت اصالت ماهیت بوده (ملاصدرا، ۱۳۸۳: ۱/۵۸)، از این انگاره دست برداشته، بر حضور

وجود در متن واقعیت اصرار میورزد و حضور ماهیت در متن واقع را نفی میکند (همان: ۳۹۵).

این نزاع بصراحت نشان می‌دهد که بباور صدرالمتألهین و قائلان به اصالت وجود، آنچه متن واقع را پر کرده است، وجود است نه ماهیت، و ماهیت صرفاً انعکاس ذهنی وجود و حد آن است. با اینهمه امروزه در تفسیر اصالت وجود و نحوه تحقق ماهیت اختلاف نظر وجود دارد. این امر سبب شده تا تفسیر و تبیین علامه طباطبایی از اصالت وجود و اعتباریت ماهیت نیز با ابهامات و گاه اشکالاتی مواجه شود. از آنجاکه امروزه بدایة الحکمة و نهاية الحکمة علامه طباطبایی متن درسی حوزه و دانشگاه بشمار می‌رود و نوآموزان حکمت و فلسفه با قلم و اندیشه علامه فلسفیدن را آغاز میکنند، بازخوانی و تبیین دقیق تقریر وی از اصالت وجود و نقد برخی تقریرهای ناتمام از تقریر وی، ضروری است.

نوشتار پیش رو نخست معانی چند واژه وجود، ماهیت، اصالت و اعتباریت را تبیین میکند. آنگاه با توجه به دو کتاب نهاية الحکمة و اصول فلسفه و روش رئالیسم، به تبیین دقیق محل نزاع در مسئله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت می‌پردازد؛ و در این میان، به برخی اشکالاتی که بر بیان علامه وارد شده، جواب می‌دهد. پس از آن به یکی از مهمترین دلایل اصالت وجود پرداخته و به اشکالاتی که متوجه آن است پاسخ

میدهیم. در پایان، به آنچه عده‌یی در تقریر اصالت وجود از منظر علامه گفته‌اند میپردازیم و سستی آن را آشکار میسازیم.

پیشینه پژوهش

تاکنون تقریر علامه طباطبایی از اصالت وجود با نگرشهای متعدد مورد بررسی قرار گرفته است. عده‌یی (امینی‌نژاد، ۱۴۰۳: ۱۰۲-۸۶) بتفصیل نگرش علامه را مورد مطالعه قرار داده و بر تقریر استاد مطهری از اصالت وجود به تقریر علامه، خدشه وارد کرده‌اند (همو، ۱۴۰۲: ۱/ ۳۱). گروهی (معلمی، ۱۳۹۲: ۱۸۹) نیز با تقریر اعتباریت ماهیت از منظر علامه، بر این باورند که تقریر وی از اعتباریت ماهیت تام نیست. نوشتار حاضر از جهاتی با این نگارشها فاصله دارد؛ اولاً، تقریر محلّ نزاع در مسئله اصالت وجود یا ماهیت تاکنون بطور جامع و دقیق مورد تحلیل قرار نگرفته است. ثانیاً، آنچه این گروه به علامه نسبت داده‌اند یا بزعم خویش بر تقریر علامه وارد دانسته‌اند، از منظر این قلم مردود است و در این تحقیق مورد بررسی و نقد قرار خواهد گرفت.

۱. شرح چند واژه

پیش از تبیین محلّ نزاع در مسئله اصالت وجود یا ماهیت، لازم است ابتدا بطور مختصر به

شرح چهار واژه بپردازیم: وجود، ماهیت، اصالت و اعتباریت.

مقصود از وجود همان مفهوم عام و بدیهی است. این مفهوم را گاه با واژگانی دیگر نظیر ثبوت و تحقق نیز بیان میکنند.

مقصود از ماهیت، ما يقال فی جواب ماهو است. واژه ماهیت در فلسفه اسلامی دو اطلاق دارد: (۱) ماهیت بالمعنی الأعم. ماهیت در این کاربرد بمعنای «ما به الشیء هو هو» است. مطابق این کاربرد، تمام موجودات حتی واجب بالذات و اصل هستی و وجود، دارای ماهیت است. (۲) ماهیت بالمعنی الأخص. در این کاربرد ماهیت بمعنای «ما يقال فی جواب ماهو» است. وقتی از اشیاء گوناگون با «ماهو» سؤال میشود؛ یعنی از چیستی آنها پرسش بمیان می‌آید، آنچه در پاسخ بیان میگردد، «ماهیت» نامیده میشود. بعنوان نمونه، هنگامیکه میپرسیم: حسن و علی چیستند (ماهها)؟ در پاسخ ماهیت (یعنی انسان) ذکر میشود؛ یا هنگامیکه پرسیده میشود: انسان چیست (ماهو)؟ در پاسخ ماهیت (حیوان ناطق) بیان میشود. بتعبیر دیگر، ماهیت به این معنا بیانگر حد وجودی اشیاء است؛ و بتعبیر سوم، ماهیت بدین معنا همان کلی طبیعی است (آملی، بی تا: ۱/ ۲۴).

با توجه به اینکه ماهیت بمعنای نخست و عام آن، شامل وجود نیز میشود، میتوان حدس زد که در نزاع اصالت و اعتباریت، مقصود از ماهیت

معنای دوم و خاص آن است؛ وقتی ماهیت مقابل وجود قرار میگیرد بتردید مقصود از آن معنایی در مقابل آن است نه معنایی که آن را نیز دربرمیگیرد.

اما مقصود از اصالت کدام است؟ معنای دقیق این واژه در محل بحث کنونی بعد از تبیین محل نزاع روشن خواهد شد. اما به اجمال میتوان گفت امری اصیل است که همان واقعیت باشد؛ بتعبیر دیگر، واقعیت را پر کرده باشد. هر امری که همان واقعیت باشد و واقعیت اشیاء در گرو آن باشد، اصیل است. در مقابل، اعتباری، هر آن امری است که همان واقعیت نباشد؛ و بعبارت دیگر، واقعیت را تشکیل نداده باشد. بطور خلاصه میتوان گفت:

الوجود هو الأصيل دون الماهية؛ أي إنّه هو الحقيقة العينية التي نثبتها بالضرورة (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۹).

و بیان استاد مطهری:

اصالتی که در اینجا مورد نظر است، بمعنای عینیت و خارجیت است؛ در مقابل اعتباریت که بمعنای عدم عینیت و خارجیت و محصول ذهن بودن است (مطهری، ۱۳۷۶: ۶/۴۹۶).

با تبیین محل نزاع در مسئله اصالت وجود یا ماهیت، معنای اصالت و اعتباریت بیشتر آشکار خواهد شد.

۲. تحریر محل نزاع

پیش از اثبات اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، ضروری است محل نزاع در این مسئله بخوبی تبیین شود. مقدمات زیر تقریر این مهم است:

(۱) بتردید هر فرد از افراد انسانی برای خود واقعیتی قائل است؛ بیرون از خویش نیز به وجود واقعیهایی باور دارد. آیا آنکه آب میطلبد و با آن تشنگی خویش را برطرف میسازد، آب را تنها پندار و اندیشه میداند؟! یا آنکه وقتی از حیوانی درنده میگریزد، آن را پندار و اندیشه میداند؟! (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۳-۴). بنابراین، «واقعیتی هست». این گزاره بدیهی است. نه میتوان آن را اثبات کرد و نه میتوان به نفی آن پرداخت، زیرا آنکه درصدد اثبات آن برمی آید ناگزیر باید واقعیهایی را پیشتر پذیرفته باشد؛ مانند واقعیت علیت و معلولیت، زیرا در هر استدلالی، مستدل بر این باور است که مقدمات نتیجه را در پی دارند! از سویی، به جنگ واقعیت نیز نمیتوان رفت، چراکه منکر واقعیت نیز پیشتر باید واقعیهایی را پذیرفته باشد! از اینرو، گریزی از پذیرش اصل واقعیت نیست.

(۲) در اولین برخوردی که ذهن با واقعیت اشیاء دارد، در پهنه واقعیت اموری از جمله درخت، سنگ و مانند آن را موجود می یابد. بهمین دلیل میتوان گفت ذهن ما در اولین رویارویی با واقعیت اشیاء، دو مفهوم را از آن

انتزاع میکند؛ یک مفهوم ناظر به مابه‌الامتیاز اشیاء است که هر شیئی بواسطه آن از دیگری متمایز میشود، و دیگری امری است که بر تمام اشیاء بصورت مشترک معنوی حمل میشود. «ماهیت» مثار کثرت و اختلاف و تمایز اشیاء است، و «وجود» میان تمام اشیاء مشترک است که با معنایی واحد بر تمام آنها حمل میگردد (همان: ۱۰؛ طباطبایی، ۱۳۷۶: ۴۹۱). بنابراین، ذهن ما در اولین مواجهه با واقعیت اشیاء، از آنها مفهوم ماهیت - یعنی آنچه مایه امتیاز آن واقعیت از دیگر واقعیتهاست - و مفهوم وجود - که مابه‌الاشتراک تمام واقعیتهاست - را انتزاع میکند.

ممکن است اشکال شود که شاید امری دیگر غیر از این دو مفهوم نیز در میان باشد که ذهن ما از آن آگاهی ندارد و از قضا، همان اصیل باشد. بعنوان نمونه، میتوان به اصالت ملکوت قائل شد، نه به اصالت وجود یا ماهیت؟

پاسخ آنست که اولاً، سخن کنونی ما در مفاد هلیات بسیطه است، بنابراین تعبیر علامه اینست که «أول ما نرجع إلى الأشياء» (همو، ۱۴۱۶: ۹). روشن است که در مفاد هلیات بسیطه، بیش از دو مفهوم در کار نیست. ثانیاً، دیگر مفاهیم مانند ملکوت نیز مشمول حکم مذکورند؛ یعنی در اولین رجوعی که به آنها داریم نیز آنها را موجود می‌یابیم و می‌گوییم: ملکوت موجود است. از اینرو، مفاهیمی مانند ملکوت نیز مشمول نزاع

کنونی ماست؛ اصالت با وجود ملکوت است یا با ماهیت آن؟

(۳) مفهوم ماهیت، یعنی همان ما يقال فی جواب ماهو، و مفهوم وجود، مغایر یکدیگرند. بر این مدعا دو دلیل میتوان اقامه نمود: (۱) ماهیت وجه امتیاز میان اشیاء و وجود وجه اشتراک آنهاست. وجه امتیاز و وجه اشتراک مغایر یکدیگرند، بنابراین، وجود و ماهیت مغایر یکدیگرند (همان: ۹). (۲) اگر مفهوم ماهیت و مفهوم وجود عین همدیگر یا یکی جزء ذات دیگری باشد، سلب یکی از دیگری امکان نخواهد داشت؛ زیرا در صورت عینیت یا جزء ذات بودن، سلب یکی از دیگری مستلزم سلب شیء از خودش است (اثبات ملازمه). این درحالیست که سلب وجود از ماهیت ممکن است، زیرا ماهیت فی حد ذاتها استواء نسبت به وجود و عدم دارد (رفع تالی). بنابراین، مفهوم وجود و ماهیت عین یا جزء یکدیگر نیستند (رفع مقدم). بتعبیر دیگر، حیثیت ماهوی اشیاء غیر از حیثیت وجودی آنهاست.

نباید فراموش کرد که حکم به مغایرت وجود و ماهیت در ناحیه مفهوم است. یعنی این دو - چنانکه متذکر شدیم - مفهوماً مغایر یکدیگرند؛ مفهوم ماهیت - یعنی ما يقال فی جواب ما هو - غیر از مفهوم وجود - یعنی همان تحقق و ثبوت - است، اما این دو در متن واقعیت عین هم و با یکدیگر متحدند. بدیگر سخن، یک واقعیت

است که ذهن انسان با تحلیل عقلی، دو مفهوم متفاوت از آن انتزاع میکند. حکیم سبزواری میگوید: «إِنَّ الوجود عارض المهيبة/ تصوّراً و اتّحدا هوية» (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲/ ۸۸).

عروض ماهیت بر وجود که از جمله مباحث و مسائل فلسفی است، بمعنای مغایرت مفهومی این دو است (ملاصدرا، ۱۳۸۱: ۴۶).

(۴) واقعیت در ازای کدامیک از این دو مفهوم است؟ عبارتی دیگر، واقعیت کدامیک است: همان وجود است یا همان ماهیت؟ در اینباره چند احتمال پیش روی ماست.

احتمال نخست

یک واقعیت مابازاء هر دو مفهوم باشد. بتعبیر دیگر، یک واقعیت مانند الف، هم انسان باشد و هم وجود. بگوییم: هذا الشيء إنسان؛ هذا الشيء وجود. از منظر حکیم این سخن که واقعیت واحد هم همان ماهیت باشد و هم همان وجود، ناممکن است، زیرا:

(۱) اگر واقعیت واحد هم مابازاء وجود باشد و هم مابازاء ماهیتی مانند انسان، لازم می آید که مابه‌الاشتراک همان مابه‌الامتياز باشد ($P \rightarrow Q$). اما:
(۲) امکان ندارد مابه‌الامتياز همان مابه‌الاشتراک باشد ($\sim Q$). بنابراین:

(۳) ممکن نیست واقعیت واحد، هم وجود باشد و هم ماهیت ($\sim P$).

این استدلال که در قالب قیاس استثنایی بیان شده است، از دو جهت به اثبات نیاز دارد؛ اثبات ملازمه و اثبات بطلان تالی. اثبات ملازمه با توجه به این نکته که مفهوم وجود، مابه‌الاشتراک و ماهیت، مثار کثرت و اختلاف اشیاء است تبیین میشود. اگر واقعیت واحد همان وجود باشد، یعنی مابه‌الاشتراک میان اشیاء است و اگر همان ماهیت باشد، به این معناست که مایه امتياز آن واقعیت از دیگر اشیاء است.

اثبات بطلان تالی اما با چالش همراه است. در نگاه نخست و آنچنانکه اهل کلام و حکمت نیز بدان گاه استناد کرده‌اند، مابه‌الاشتراک غیر از مابه‌الامتياز است. اما از سویی، مگر نه آنست که در تشکیک وجود مابه‌الامتياز عین مابه‌الاشتراک است؟! غلامرضا فیاضی بر پایه این انگاره، معتقد است وجود و ماهیت هر دو موجودند؛ به این معنا که واقعیت عینی مصداق هر دو است:

و من هنا نقول: إنَّ الحقَّ في هذه المسئلة أنَّ الوجود و الماهية كليهما موجودان، بمعنى أنَّ لكلَّ منهما الواقعية العينية لا بمعنى أنَّ لكلَّ منهما واقعية تخصّصه (فیاضی، ۱۳۹۸: ۱/ ۴۳-۴۴).

وی برای اثبات این سخن که واقعیت واحد هم مابازاء وجود است و هم مابازاء ماهیت، چنین استدلال میکند:

و الذي يؤيد ذلك هو تصريحهم في مبحث التشكيك بأنَّ مابه‌الامتياز في الوجودات عين

ماه‌الاشتراک. و هل يكون ماه‌الامتياز أمراً غير ماهية الأشياء؟! (همان: ۴۳)

مطابق این بیان، از یکسو در مبحث تشکیک، مدعای حکیم عینیت ماه‌الاشتراک و ماه‌الامتياز است و از سوی دیگر، ماه‌الامتياز اشياء همان ماهیات اشياء است. بنابراین، تمایز ماهوی بازگشت به اشتراک دارد و همان ماه‌الاشتراک است. از اینرو، ممکن است واقعیت واحد، هم وجود باشد و هم ماهیت.

نقد این سخن را باید با توجه به این نکته دنبال کرد که در مبحث تشکیک گرچه مدعای حکیم عینیت ماه‌الاشتراک و ماه‌الامتياز است، اما ماه‌الامتياز مطرح در آن، ماه‌الامتياز ماهوی بیگانه است. توضیح آنکه، اشياء دو نحوه کثرت و امتياز دارند: کثرت ماهوی و کثرت وجودی. کثرت ماهوی کثرت برخاسته از ماهیت است و اولاً و بالذات برای ماهیت ثابت است؛ مانند کثرتی که میان ماهیت انسان با ماهیت درخت قابل مشاهده است. کثرت وجودی کثرت برخاسته از وجود است که اولاً و بالذات برای وجود ثابت است؛ مانند تقسیم وجود به علت و معلول. اکنون باید دانست که کثرتی که به وحدت قابل ارجاع است و در نتیجه، عینیت ماه‌الاشتراک و ماه‌الامتياز (یعنی تشکیک) را همراه دارد، کثرت وجودی است نه ماهوی. بنابراین، کثرت ماهوی جایگاهی در نظام تشکیکی وجود ندارد؛ نه در تشکیک طولی و نه

در تشکیک عرضی (خرسندی امین، ۱۴۰۴: ۱۰۱). بهمین دلیل، این سخن که کثرت ماهوی یگانه وجه امتياز میان موجودات است و در نظام تشکیکی وجود به وحدت و ماه‌الاشتراک ارجاع می‌یابد، مقبول نیست.

ممکن است اشکال دیگری پیش آید؛ مگر نه آنست که حکیم وجود و ماهیت را در متن خارج متحد و یکی میداند - «إنّ الوجود عارض المهيبة/ تصوّراً واتحدا هويّة» (سبزواری، ۱۳۶۹: ۸۸/۲) - پس به رأی شما نیز واقعیت واحد، مصداق هر دو مفهوم است؛ یعنی هم وجود اصیل است و هم ماهیت. پاسخ این اشکال با توجه به تفاوت میان صدق و انطباق و مابازاء واقعیت بودن، روشن میشود. بر اساس عینیت خارجی وجود و ماهیت، مفهوم وجود و مفهوم ماهیت هر دو بر واقعیتی واحد صدق میکنند. از اینروست که صحیح است بگوییم: هذا الشيء إنسان؛ هذا الشيء وجود. اما صدق بر واقعیت خارجی برابر با این نیست که واقع خارجی از سنخ همان چیزی باشد که بر آن صدق کرده است. عبارتی دیگر، این چنین نیست که هرگاه مفهومی حقیقتاً بر واقعیت صدق کند، در واقعیت دارای مابازائی مستقل باشد. مگر نه اینست که صفات متعدد (نظیر علم و قدرت) بر واجب تعالی صادق است ولی صدق حقیقی این اوصاف بر ذات حق تعالی بدین معنا نیست که این صفات در خارج

دارای مابازائی مغایر با ذات واجبند؟! بنابراین، صدق حقیقی ماهیت انسان بر افراد خارجی (مانند زید) به این معنا نیست که انسان در خارج موجود است و واقعیت را شکل داده است.

ممکن است گفته شود اگر واقعیت همان ماهیت نیست و ماهیت واقعیت را تشکیل نداده است، چگونه ماهیت از واقعیت انتزاع میشود و بر آن حمل میگردد؟ پاسخ آنست که ماهیت گرچه تشکیل‌دهنده متن واقعیت نیست و به اصطلاح دارای مابازاء خارجی نیست. اما منشأ انتزاع دارد؛ منشأ انتزاع ماهیت (بمعنای خاص آن) حدّ وجود است (خرسندی امین، ۱۴۰۳: ۲۶۳). هرگاه موجودی دارای مرتبه وجودی خاص باشد، ذهن انسان با توجه بلحاظ این مرتبه خاص، ماهیت انتزاع میکند.

احتمال دوم

بازاء هر مفهوم، واقعیتی در خارج باشد؛ به این معنی که واقعیت خارجی درواقع متشکل از دو واقعیت است؛ بخشی از آن را وجود و بخش دیگر را ماهیت تشکیل داده است. این احتمال با اشکالات زیر مواجه است:

اولاً، ما وجداناً درمی‌یابیم که دو مفهوم وجود و ماهیت را از یک واقعیت بسیط انتزاع میکنیم. آنچه در صحنه ادراک خود می‌یابیم آنست که وقتی با واقعیتی روبرو میشویم، از تمام حقیقت

آن دو مفهوم انتزاع میکنیم، نه اینکه از یک بخش آن، مفهوم ماهیت و از بخشی دیگر، مفهوم وجود را انتزاع کنیم.

ثانیاً، اگر ماهیت همراه با وجود، بخشی از واقعیتی مرکب را تشکیل میدهد و وجود، بخشی دیگر از آن را، سزاوار است بپرسیم که وجود و ماهیت، آن هنگام که جزء یک واقعیتند، اموری واقعی هستند یا غیرواقعی؟ اگر بگوییم غیرواقعی، لازمه این سخن تشکیل واقعیت از دو امر غیر واقعی است؛ که بطلان آن آشکار است.^۱ اگر بگوییم این دو امر واقعی هستند، آنگاه خواهیم پرسید که این دو بسیطند یا مرکب از دو واقعیت؟ یعنی وجود بتنهایی خود مرکب از وجود و ماهیتی دیگر، و ماهیت نیز بتنهایی مرکب از وجود و ماهیتی دیگر است یا خیر؟ در صورت دوم، تسلسل لازم خواهد آمد، زیرا باردیگر به آن وجود و ماهیت نقل کلام کرده؛ باید ترکیب آن دو را نیز بپذیریم. اما در صورت اول، یعنی بساطت وجود و ماهیت، این سؤال جای طرح دارد که چگونه یک واقعیت از دو واقعیت ترکیب شده است؟ مجموع و مرکبی که اجزاء آن اتحاد وجودی پیدا نکنند و در بند ترکیب انضمامی باشند، مابازائی جز همان اجزاء نخواهد داشت. بتعبیر دیگر، چنین مرکبی، اعتباری است و مابازاء ندارد، حال آنکه حسب فرض، واقعیت مورد نظر را مرکب از دو واقعیت دانستیم. روشن است که لازمه این سخن آنست

که واقعیت را غیر واقعی تلقی کنیم: خلف فرض. از سویی، چنانکه بعد از این توضیح خواهیم داد، وجود بسیط است؛ نه جزء چیزی است و نه چیزی جزء آن.

احتمال سوم

واقعیت تنها ماباء از یکی از دو مفهوم وجود و ماهیت است و آن دیگری، امری اعتباری است، یعنی همان واقعیت نیست؛ بدیگر سخن، واقعیت را تشکیل نداده است و بهره‌ی از واقعیت ندارد، بلکه تنها انعکاس و تصویر واقعیت است. این احتمال با توجه به بطلان احتمال اول و دوم و با لحاظ این مهم که دو مفهوم وجود و ماهیت را از یک واقعیت بسیط انتزاع می‌کنیم، مقبول و محلّ نزاع میان معتقدان به اصالت وجود و اصالت ماهیت است.

آنان که ماهیت را اصیل میدانند، می‌گویند هرگاه ماهیت بگونه‌ی باشد که بتوان مفهوم وجود را از آن انتزاع کرد، ماهیت اصیل است و متن واقعیت را پر کرده است؛ بتعبیر دیگر، همان واقعیت است (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱۱). بعبارت دیگر، باور اینان، از بودن ماهیت در خارج و از اینکه ماهیت متن واقع را پر کرده است، مفهوم وجود انتزاع می‌شود، بی‌آنکه وجود در متن واقع حضور داشته باشد. اما باورمندان به اصالت وجود را رأی بر آنست که واقعیت را وجود پر

کرده است؛ وجود همان واقعیت است و ماهیت تصویر و حکایت وجود است (همان: ۱۵).

۳. دلیل اصالت وجود

با توجه به چهار مقدمه‌ی که بیان کردیم، محلّ نزاع در مسئله اصالت وجود یا ماهیت کاملاً روشن است. اکنون هنگام آنست که به سؤال مطرح در مقدمه چهارم پاسخ دهیم: واقعیت در ازای کدامیک از این دو مفهوم است؟ بعبارتی دیگر، واقعیت کدامیک است: همان وجود است یا همان ماهیت؟ پاسخ حکیم به این سؤال آنست که واقعیت، همان وجود است؛ آنچه واقعیت اشیاء را شکل می‌دهد همان وجود اشیاء است و ماهیت صرفاً ظهور و نمود وجود در ذهن است (همانجا). بتعبیر سوم، متن واقعیت را وجود پر کرده و سراسر جهان هستی، تنها هستی و وجود است!

ادله متعددی بر اصالت وجود اقامه شده است. از میان این ادله، دلیلی که علامه در اصول فلسفه (۱۳۷۶: ۴۹۸-۴۹۵) و نه‌ایة الحکمة (۱۴۱۶: ۱۰) برگزیده و استاد مطهری آن را بهترین دلیل اصالت وجود دانسته (مطهری، ۱۳۷۶: ۶/۵۰۲)، بشرح زیر است:

(۱) هر چیزی تا قرین وجود و موجودیت نباشد، حظّی از واقعیت ندارد. امری واقعی است و از واقعیت بهره‌مند است که موجود باشد.

(۲) آنچه اشیاء بواسطه او واقعی میشوند و از واقعیت برخوردار میگردند، خود، امری واقعی است، چه اینکه اگر خود امری واقعی نیست، چگونه بواسطه او اشیاء از واقعیت برخوردار میگردند؟! بنابراین:

(۳) وجود امری است که بالذات و بدون وساطت امری دیگر، واقعی است.

(۴) آنچه بالذات و بدون واسطه واقعی است و بتعبیر دیگر، همان واقعیت است یا واقعیت را شکل میدهد، اصیل است. از اینرو:

(۵) وجود اصیل است.

اما

(۱) ماهیت من حیث هی هی، نه موجود است و نه معدوم. هرگاه ماهیت (مانند انسان) را در نظر میگیریم، در حیطه ذات آن چیزی جز ذات و ذاتیات آن قابل مشاهده نیست. بعنوان نمونه، با ملاحظه ماهیت انسان بما هو هو، چیزی جز جوهر حساس متحرک بالاراده ناطق، قابل رؤیت نیست؛ نه موجودیت در آن یافت میشود و نه معدومیت.

(۲) آنچه بالذات و بدون واسطه موجود نیست بلکه بواسطه وجود موجود است و دارای واقعیت، اصیل نیست؛ یعنی همان واقعیت نیست. بتعبیر دیگر، واقعیت را تشکیل نداده است. بنابراین:

(۳) ماهیت اصیل نیست.

خلاصه این استدلال آنست که چون بواسطه وجود، اشیاء و ماهیات از واقعیت بهره‌مند میشوند، ولی وجود بالذات و بدون واسطه امری واقعی است، بنابراین وجود اصیل است. از اینجا این نکته را نیز میتوان نتیجه گرفت که «اصالت» یعنی بالذات و بدون واسطه همان واقعیت بودن، و «اصیل» یعنی امری که بالذات و بدون واسطه همان واقعیت است و واقعیت را تشکیل داده است.

بر این استدلال دو اشکال وارد شده است.

اشکال نخست: مصادره به مطلوب

خروج اشیاء و ماهیات از حد استواء بواسطه وجود، فرع بر اصالت وجود است؛ یعنی تا به اصالت وجود قائل نشویم نمیتوانیم بگوئیم واقعیت یافتن ماهیات بواسطه وجود است. از سویی، اصالت وجود را با خروج ماهیات از حد استواء توسط وجود، اثبات کردید. بعبارتی دیگر، اصالت وجود یعنی آنکه وجود بالذات موجود است و ماهیات بواسطه وجود. در دلیل مذکور، همین مدعا بعنوان دلیل اخذ شده است: مصادره به مطلوب!

با توجه به مقدمات زیر میتوان به این دشواره پاسخ داد:

(۱) به اتفاق نظر قائلان به اصالت وجود و اصالت ماهیت، ماهیت من حیث هی هی، نه موجود است و نه معدوم؛ یعنی نه موجودیت در

مرتبه ذات انسان مأخوذ است و نه معدومیت. بنابراین، از منظر آنها، حمل موجود بر ماهیت، حمل ذات بر ذات یا ذاتیات بر ذات و به اصطلاح، حمل ذاتی اولی- نخواهد بود، بلکه وجود امری خارج از آن و عارض بر آن است (آملی، بی تا: ۳۶/۱؛ طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱۲).

(۲) آنچه فی حد ذاته استحقاق موجودیت ندارد، موجودیتش را باید از ناحیه جاعل بدست آورد.

(۳) قائلان به اصالت وجود میگویند آنچه ماهیت از جاعل دریافت میکند، وجود است (همانجا). قائلان به اصالت ماهیت اما آنچه ماهیت از جاعل اکتساب میکند را حیثیت مکتسبه دانسته‌اند. ماهیت با بدست آوردن این حیثیت مکتسبه، موجود و اصیل میشود. در رد سخن قائلان به اصالت ماهیت میگوییم:

(۴) حیثیت مکتسبه، یا حیثیتی اصیل و دارای مابازاء است، یا حیثیتی اعتباری است که مابازاء ندارد. در صورت دوم، انقلاب در ذات لازم می‌آید، زیرا ماهیت پیش از حیثیت مکتسبه، استواء نسبت به وجود و عدم داشته است. اکنون که امری اصیل و واقعی بدان ضمیمه نشده است نیز به حال خود باقی است. اگر ماهیت که فی حد ذاتها، نسبت به وجود و عدم استواء نسبت دارد، بدون ضمیمه شدن امری اصیل بدان، از استواء نسبت خارج شود، انقلاب در ذات لازم خواهد آمد؛ یعنی لازم می‌آید که ماهیت ماهیت نباشد!

در صورت نخست که پذیرفته‌اید امری متأصل و دارای مابازاء بدان ضمیمه شده است، بیدرنگ خواهیم گفت که آن امر وجود است، زیرا در مفاد هلیه بسیطه اشیاء دو حیث بیشتر وجود ندارد: ماهیت و وجود. از آنجاکه به اعتراف قائلان به اصالت ماهیت، ماهیت من حیث هی هی اصیل نیست بلکه با ضمیمه امری اصیل، اصالت یافته است و از آنجا که حیثیتی غیر از وجود باقی نمیماند، میگوییم آن امر اصیل، وجود است (همانجا؛ سبزواری، ۱۳۶۹: ۷۳/۲).

با توجه به این مقدمات روشن میشود که آنچه بواسطه آن ماهیت از حد استواء خارج میشود، وجود است نه ماهیت. بنابراین، در دلیل مذکور بر اصالت وجود، از اصالت وجود بر اصالت آن استمداد نشده است، بلکه با توجه به حقیقت ماهیت و وجود، و اینکه وجود برای موجود بودن به حیث تقییدی وجود محتاج نیست ولی ماهیت نیازمند آن است، بر اصالت وجود و اعتباریت ماهیت استدلال شده است.

اشکال دوم: عدم اثبات اعتباریت ماهیت

مطابق استدلال مذکور بر اصالت وجود، آنچه اعتباریتش اثبات میشود، ماهیت من حیث هی هی است. اما این مقدار برای اثبات اصالت وجود کافی نیست، زیرا ماهیت من حیث هی هی -حتی بباور قائلان به اصالت ماهیت- امری

اعتباری است. آنچه نیاز به اثبات دارد، اثبات اعتباریت ماهیت موجوده است.

پاسخ این اشکال با توجه به پاسخ اشکال نخست روشن است. آری، ماهیت من حیث هی هی به اتفاق هر دو گروه، امری اعتباری است. اما ماهیت موجوده به اعتقاد باورمندان به اصالت وجود، اعتباری و بیاور قائلان به اصالت ماهیت، اصیل است. بیدرنگ باید از معتقدان به اصالت ماهیت پرسید: چه شد ماهیت که من حیث هی هی اعتباری است، اکنون که به وجود متصف شد؟ بتعبیر دیگر، اکنون که میتوان مفهوم وجود را از آن انتزاع کرد، اصیل شده است؟ آیا امری متأصل بدان افزوده شده یا امری اعتباری و غیرمتأصل؟ دو فرض را در پاسخ اشکال نخست بررسی کردیم و دانستیم که در نهایت گریزی از پذیرش اصالت وجود نیست.

۴. انگاره‌ی ناتمام

دانستیم که بنا بر اصالت وجود، آنچه متن واقعیت را پر کرده، همانا وجود است. بنا بر این تقریر، ماهیت حظی از واقعیت خارجی ندارد؛ بتعبیر دقیقتر، متن واقعیت از آن وجود است و ماهیت در این متن -بگفته حکما که «إنَّ الوجود عارض المهیة / تصوراً و اتّحدا هوئیة»- عین وجود است. بنابراین، ماهیت در موطن خارج مابازاء ندارد. آنچه این مهم را تأیید میکند، علاوه بر توجه به تقریر اصالت

وجود، التفات به این نکته است که وجود بسیط است. توضیح آنکه، علامه طباطبایی در نه‌ایة الحکمة (۱۴۱۶: ۱۳)، یکی از جمله فروع اصالت وجود را این دانسته که وجود نه جزء چیزی است و نه چیزی جزء وجود است. بنابراین، اگر مفاهیم ماهوی (مانند انسان) در خارج مابازائی داشته باشند، باید پرسید که رابطه این مابازاء با وجود -که واقعیت اشیاء را شکل میدهد- چیست؟

چند احتمال پیش روی ماست:

(۱) مابازاء مفاهیم ماهوی همان وجود باشد؛ یعنی یک واقعیت هم تماماً مابازاء ماهیت است و هم مابازاء وجود. پیش از این دانستیم که این احتمال درست نیست، زیرا اگر واقعیت واحد، هم مابازاء ماهیت باشد و هم مابازاء وجود، لازم خواهد آمد که واقعیت واحد هم مابه‌الامتیاز باشد و هم مابه‌الاشتراک، حال آنکه مختصّ غیر از مشترک است (همان: ۹-۱۰).

(۲) ماهیت جزئی از وجود و منضمّ به آن باشد. این احتمال نیز بدلیل بساطت وجود، مردود است.

(۳) ماهیت جزئی از واقعیتی است که وجود نیز جزئی دیگر از آن است؛ یعنی واقعیت اشیاء مرکب از دو جزء است، وجود و ماهیت. بنا بر این فرض، لازم می‌آید که وجود جزئی از یک مرکب باشد، حال آنکه دانستیم وجود جزء چیزی نیست.

بنابراین، ماهیت بنا بر اصالت وجود، دارای مابازاء خارجی نیست، بلکه صرفاً صورتی ذهنی است که خارج را منعکس میکند. اساساً اعتباری در مسئله محل نزاع، یعنی امری که مابازاء خارجی ندارد و صرفاً انعکاس و حکایت وجودات خارجی است. با اینهمه برخی گفته‌اند:

مغایرت وجود و ماهیت بگونه‌یی که هر یک منحازاً موجود و دارای متن وجودی خاص باشند، تنها در ذهن روی میدهد. از همین منظر، این دو در خارج یگانه‌اند؛ یعنی به یک متن موجودند. اما این سخن بدین معنا نیست که ماهیت و وجود، و بتعبیر دیگر، حیثیت ماهوی و حیثیت در خارج وجودی، هیچگونه تغایری ندارند، بلکه اساساً مراد از ادله‌یی که برای تبیین مغایرت وجود از ماهیت اقامه میشود، مغایرت محکی دو مفهوم وجود و ماهیت است؛ به این معنا که ورای فاعل شناسا، حیثیت هستی با حیثیت چیستی متفاوت است. همین تغایر موجب میشود دو مفهوم مختلف در ذهن پدید آید؛ زیرا اگر هیچگونه تغایر غیر متنی در خارج نباشد، انتزاع دو مفهوم مختلف از امر واحد بماهو واحد، محال است... (امینی‌نژاد، ۱۴۰۲: ۱/۳۵).

وی با توجه به این انگاره بر استاد مطهری خرده گرفته و میگوید:

همچنین برخی از تعبیرات علامه طباطبایی در اصول فلسفه و روش رئالیسم موجب شد تا استاد شهید مطهری اصطلاح اعتباری را مجدداً در همان معنایی که شیخ اشراق بکار میبست، بکار برد و اعتباری بودن ماهیت در حکمت صدرایی را بمعنای ذهنی محض بودن آن بینگارد. این برداشت از معنای اعتباری، پس از وی در میان شاخه‌یی از فلاسفه ما رواج یافت و تقریباً میرفت تا قرائت غالب در حوزه فلسفه شود، اما بتدریج ضعف این برداشت با توجه به وجود قرائن بسیار گسترده در کلمات صدرا و صدراپیان آشکار شده است (همان: ۳۱).

توجه به نکات زیر سستی این انگاره را نمایان میسازد:

اولاً، چنانکه متذکر شدیم، از منظر علامه طباطبایی و آنچه برهان بر اساس اصالت وجود اقتضا میکند، آنست که وجود نه جزء چیزی است و نه چیزی جزء آن است؛ «و لیس جزء و کذا لاجزاء له» (سبزواری، ۱۳۶۹: ۲/۱۷۵). اکنون، قائل سخن مذکور باید پاسخ دهد که اگر ماهیت در خارج با وجود، هرچند بنحو بسیار ظریف، مغایرت دارد، چه نسبتی میان این دو است؟ ماهیت جزء وجود است یا با وجود واقعی مرکب را شکل میدهد؟ در هر دو صورت، بساطت وجود مخدوش خواهد بود.

ثانیاً، در عبارت نقل گردیده ادعا شده است که اگر در متن واقعیت هیچ نحوه‌ی تغییری میان وجود و ماهیت نباشد، لازم می‌آید که دو مفهوم وجود و ماهیت از واحد بما هو واحد انتزاع شود که امری نادرست است. در پاسخ به این استدلال می‌گوییم: اولاً، باور به عینیت وجود و ماهیت در متن خارج بدون اینکه هیچ نحوه‌ی تغییری میان آن دو نباشد، مستلزم انتزاع دو مفهوم از واحد بما هو واحد نیست، زیرا گرچه ماهیت بنا بر اعتباریت آن - مابازاء خارجی ندارد اما منشأ انتزاع دارد. بعبارتی دیگر، هنگام انتزاع دو مفهوم از متن واقعیت، واقعیت واحد بما هو واحد ملحوظ نیست بلکه واقعیت واحد همراه با اعتبار حد و مرتبه‌یی که دارد ملحوظ است. بباور باورمندان به اصالت وجود، ماهیت از حد وجود انتزاع می‌شود؛ یعنی هرگاه واقعیت با لحاظ محدودیتی که دارد مورد لحاظ قرار گیرد، از آن ماهیت انتزاع می‌شود (مدرس زنوزی، ۱۳۷۸: ۲/۲۲۷). اما نباید گمان برد که در اینصورت لازم می‌آید که ماهیت همان حد وجود باشد و چون حد وجود در خارج چیزی مغایر وجود است، پس ماهیت نیز مغایر وجود است؛ زیرا حد وجود بحکم اصالت و بساطت وجود - امری مغایر با وجود نیست، چه اینکه امر مغایر با وجود، عدم و نیستی است. این مهم را علامه در مبحث تشکیک وجود بخوبی شرح و بسط داده است (طباطبایی، ۱۴۱۶: ۱۸).

ثالثاً، ناقد محترم که بر استاد مطهری و همفکران وی خرده گرفته، توجه نکرده است که آنان که همچون مطهری، ماهیت را امری اعتباری بمعنای صورت ذهنی میدانند، تنها مابازاء خارجی داشتن ماهیت را انکار میکنند. این انکار بمعنای نفی منشأ انتزاع داشتن ماهیت نیست. استاد مطهری در پاسخ به این سؤال که از منظر شما ماهیت هیچ چیزی نیست، می‌گوید:

اتفاقاً «هیچ نیست» یعنی بهمین معنی هیچ نیست. یک هیچی است که او از یک حقیقت انتزاع می‌شود. «هیچ نیست» یعنی هیچ حقیقتی نیست، ولی این هیچ، یک ناحقیقتی است که از حقیقت انتزاع می‌شود. اینکه آن حقیقت، قابلیت انتزاع این ناحقیقت را دارد، یک حقیقت است. اینکه آن حقیقت بنحوی است که از این مرتبه او، این ناحقیقت انتزاع می‌شود و از آن مرتبه دیگرش، آن ناحقیقت دیگر، این خودش یک حقیقت است، یعنی گزارف نیست، قراردادی نیست که هرچه دل خودمان بخواهد انتزاع کنیم، از این دلمان می‌خواهد این را انتزاع کنیم، از آن دلمان می‌خواهد آن را انتزاع کنیم؛ نه، این واقعیت و این وجود که عین واقعیت و هستی واقعیت است، خودش در ذات خودش بنحوی است که جز این امر ناحقیقتی یک چیز دیگر و یک امر ناحقیقتی دیگر بعنوان نشان‌دهنده و قالب او، از او قابل انتزاع نیست (مطهری، ۱۳۷۶: ۴۸۹/۹).

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

با بررسی مسئله اصالت وجود و اعتباریت ماهیت بتقریر علامه طباطبایی، روشن میشود که اولاً، اصیل امری است که بالذات همان واقعیت است، و در مقابل، اعتباری امری است که در صحنه واقعیت حضور ندارد اما بر آن قابل حمل است. ثانیاً، مطابق باور به اصالت وجود، گرچه ماهیت در متن واقعیت مابازائی ندارد، اما منشأ انتزاع دارد. بباور پیروان حکمت متعالیه، منشأ انتزاع ماهیت، موجود محدود بما هو محدود است.

پی‌نوشت

۱. با این بیان، این تلقی که یکی از آن دو جزء، واقعی و دیگری، غیرواقعی باشد نیز مردود میشود، چه اینکه ترکیب واقعیت از واقعیت و لاواقعیت معقول نیست.

منابع

آملی، محمدتقی (بی‌تا) درر الفوائد تعلیقة علی شرح المنظومة للسبزواری، قم: اسماعیلیان.
امینی‌نژاد، علی (۱۴۰۲) نهاية الحکمة؛ تعلیقات علی امینی‌نژاد، قم: آل احمد.
----- (۱۴۰۳) بنیاد حکمت؛ پژوهشی در اصالت وجود و اعتباریت ماهیت، قم: آل احمد.
جامه‌بزرگی، محمدجعفر (۱۴۰۲) «دیدگاه علامه طباطبایی درباره اصالت وجود و سازگاری آن با

این عبارت بخوبی نشان میدهد که از منظر استاد مطهری، ماهیت گرچه مابازاء ندارد و از این منظر امری صرفاً ذهنی است، اما منشأ انتزاع دارد. با اینهمه عده‌بی گفته‌اند:

بر پایه این تفسیر [تفسیر علامه از اصالت وجود]، موطن ماهیت تنها در ذهن مدرک است... بنابراین، اگر ذهنی (یک فاعل شناسا) نباشد، ماهیت متفی خواهد بود (جامه‌بزرگی، ۱۴۰۲: ۱۱۰).

این سخن ناصحیح است، زیرا چنانکه اشاره کردیم، در این تقریر از اصالت وجود، ماهیت گرچه مابازاء ندارد اما منشأ انتزاع دارد. تا واقعیت‌های محدود وجود دارند، ماهیت بوجود حدّ وجود، برای وجود ثابت است؛ چه ذهن فاعل شناسا باشد و چه نباشد. استاد مطهری در پاسخ به این سؤال که ماهیت به انتزاع ذهن ما موجود است و تنها با انتزاع ذهن تحقق دارد، با ذکر مثال فوقیت و تحتیت، میگوید:

اینست که ما میگوییم اگر ذهنی هم نباشد، آن سقف فوق این کف است و این معنایش اینست که اگر ذهنی هم نباشد، این مفهوم از این وضع قابل انتزاع است. چون این قابلیت انتزاع هست و منشأ انتزاع این مفهوم، وجود دارد، لذا میگوییم اگر بشری هم در عالم نبود، باز این سقف فوق این کف بود (مطهری، ۱۳۷۶: ۷۹/۹).

----- (۱۴۱۶ق) نهاية الحكمة، قم: مؤسسه نشر
اسلامی.

----- (بی تا) بداية الحكمة، قم: مؤسسه نشر
اسلامی.

فیاضی، غلامرضا (۱۳۹۸) تعليقات نهاية الحكمة، قم:
مؤسسه امام خمینی(ره).

مدرس زنوزی، آقاعلی (۱۳۷۸) مجموعه مصنفات
حکیم مؤسس آقاعلی مدرس طهرانی، بکوشش
محسن کدیور، تهران: اطلاعات.

مطهری، مرتضی (۱۳۷۶) مجموعه آثار، تهران: صدرا.
معلمی، حسن (۱۳۹۲) «ماهیت: حقیقت یا سراب؟»،
آیین حکمت، شماره ۱۷، ص ۱۸۹-۲۰۶.

ملاصدرا (۱۳۸۱) الحكمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة،
ج ۶، تصحیح و تحقیق احمد احمدی، تهران:
بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

----- (۱۳۸۳) الحكمة المتعالیة فی الأسفار الأربعة،
ج ۱، تصحیح و تحقیق غلامرضا اعوانی، تهران:
بنیاد حکمت اسلامی صدرا.

نظریه حرکت جوهری»، حکمت اسلامی، شماره
۴، ص ۱۲۱-۱۰۳.

خرسندی امین، حسین (۱۴۰۳) «ماهیت؛ حکایت از
وجدان یا فقدان؟»، شناخت، شماره ۱۷،
ص ۲۷۰-۲۵۳؛

DOI: 10.48308/kj.2024.237380.1282.

----- (۱۴۰۴) «بررسی رابطه کثرت ماهوی با
تشکیک عرضی وجود»، خردنامه صدرا، شماره
۱۱۹، ص ۹۱-۱۱۰؛

DOR: 20.1001.1.15600874.1404.30.3.3.8.

سبزواری، ملاهادی (۱۳۶۹) شرح المنظومه؛ بهمراه
تعلیقات حسن زاده آملی، تهران: نشر ناب.

سهروردی، یحیی بن حبش (۱۳۹۲) حکمة الإشراف،
بهمراه شرح قطب‌الدین شیرازی و تعلیقات
صدرالمتألهین، تهران: بنیاد حکمت اسلامی
صدرا.

طباطبایی، سیدمحمدحسین (۱۳۷۶) اصول فلسفه و
روش رئالیسم، بهمراه پاورقیهای مرتضی مطهری،
تهران: صدرا.